

# کاشمش

گلشن مهر شناسنامه گلستان است

سه شنبه ۲۱ اسفند ماه ۱۴۰۳ / سال بیست و هشتم / شماره ۲۹۴۶ / صفحه ۸ / ۲۵۰۰ تومان

« ۳ - ۶ »



سنگ اندازی پیش پای سرمایه‌گذاران پذیرفتنی نیست

« ۲ »

گروه‌های خونی منفی کمیاب شد

« ۷ »

به یاد پزشک خوش نام گرگان محمدرضا مسکوب

« ۸ »

## یادداشت اول

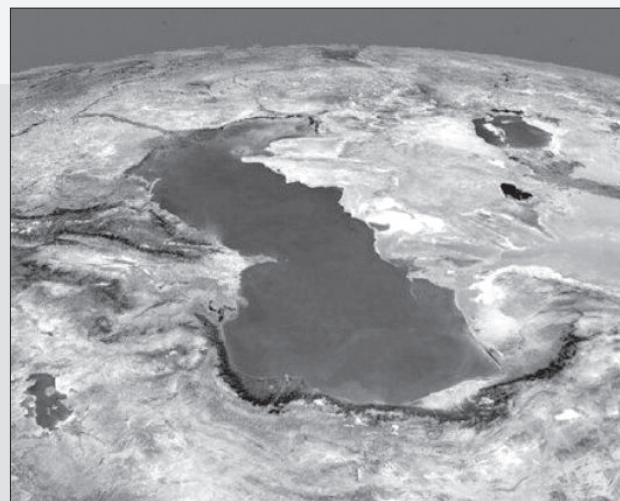
### خرید شب عید

با مسوولیت سردبیر

یک سر کشی در خیابان های شهر به ما می گوید که اوضاع زندگی مردم بسیار نابسامان است، تنها چند روز مانده به عید نه از خرید و فروش مغازه داران در شب عید خبری هست و نه زمزمه ای از شادی در گوشه و کنار شهر به چشم می خورد. پیش ترها در این روزها در گوشه و کنار شهر نشانه های عید و سال نو جلوه گری می کرد و هر گوشه ای دست فروش یا فروشنده دوره گردی را می دیدی که می کوشد با یاد آوری روزگار نو لبخند بر لبان همشهریان خود بنشانند اما گویا امسال سال دیگری است، این رخوت و کسادی حتی بعد از افطار هم در کوچه و خیابان ها قابل مشاهده است. دولت در سیاست‌گذاری و اجرا نتوانسته است رضایت شهروندان را جلب کند، فشار اقتصادی سفره های خانوار را تنگ و تنگتر کرده است و مردان و بانوان سرپرست خانوار در گیر و دار فشار زندگی درمانده شده اند. اجاره خانه های سنگین، هزینه های روزانه، دستمزدهای ناساز با مخارج زندگی و همه و همه تربیت، بهداشت و آموزش را در خانوارها کم رنگ کرده است. هر چند ناسازگاری اقتصاد و معیشت سالها دامن گیر ماست و تبعات آن بدون شک بر نسل آتی تأثیرات منفی خواهد گذاشت اما به نظر می آید در این روزها باید آنها که شرایط مالی بهتری دارند، بیشتر حواسشان به شهروندانی باشد که در تنگناهای مالی گرفتارند. چه بسیار پدرانی که شرمندانه فرزندان و خانواده های کم جمعیت خویشند و چه بسیار کودکان و نوجوانانی که در حسرت اولین ها مانده اند. علاوه بر این نمی توان از نقش موثر برخی موسسه های خیریه نیز به راحتی چشم پوشی کرد آنها نیز با دستگیری از این خانواده ها می توانند اندکی از آلام آنها بکاهند و در این مسیر یاریگر شهروندان باشند. تلاش برای کمک به هم نوعان یک وظیفه انسانی و شرافتمندانه است و کسانی که در این مسیر پیشروانند بدون شک انسانهای شریف و نیک اندیشی هستند. امید که فقر و جهالت از جامعه ما رخت برپندد.

# خزر در حال تغییر است

استاد دانشگاه شهید بهشتی: لایروبی و پمپاژ راهکار خشکی خلیج گرگان نیست



سلامت نیوز- این روزها رویداد کم آب شدن و هشدار خشک شدن خلیج گرگان دوباره خبرساز شده است و "لایروبی" و "پمپاژ آب" دو راهکار مطرح شده از سوی برخی ارگان ها و متخصصان به عنوان راه حل "احیای خلیج گرگان" است. اما دانشگاهیان محیط زیست نظرات هشدار دهنده ای در نظر دارند که اگر به آنها توجه نکنیم علاوه بر هدر رفت منابع مالی، آسیب های بیشتری دامن خلیج گرگان را خواهد گرفت. اصغر عبدلی عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی در اینباره یادداشتی را در اختیار "سلامت نیوز" گذاشته است که در ادامه می خوانید. او همراه با دکتر بهرام کیابی و مهندس رمضانعلی قائمی، کتابی را در سال ۱۳۷۸ با عنوان "اکوسیستم های تالابی و رودخانه ای استان گلستان" نوشته و منتشر کرده اند. اصغر عبدلی عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی در یادداشتی درباره بحران خشکی خلیج گرگان نوشته است: این روزها حال و روز خلیج گرگان و تالاب گمشده و در مجموع بخش های کم عمق در جنوب و شمال دریای خزر خوب نیست. البته چند سالی است که این بحران و تغییرات شروع شده و در سال های اخیر تشدید شده است.

میلیارد تومان در سال ۱۴۰۱ هزینه لایروبی کانال آشوراده شده است و عملاً با وجود این هزینه در مدت کوتاهی کمتر از ۳ سال به نقطه قبل بازگشته ایم. مشکل البته به اینجا ختم نمی شود. مسئولین محترم استان گلستان اعلام کرده اند که به علت عقب نشینی ۱۱ کیلومتری آب، هر ۴ هزار هکتار مزارع پرورش میگو در گمشده نیز با خطر از بین رفتن به علت نداشتن آب مواجه است. وقتی برنامه ریزی و توسعه بدون در نظر گرفتن شرایط محیط زیست منطقه و عدم توجه به ملل های پیش بینی تغییرات محیط زیست آینده باشد دچار همین بحران ها و از بین رفتن سرمایه های کشور خواهیم بود. از همان ابتدا هم توسعه پرورش میگو در این منطقه متناسب با ظرفیت های اکولوژیکی نبود و تذکرات زیادی داده شد اما کو گوش شنوا؟ سه دهه است که کشورهای پیشرفته مسئله تغییر اقلیم را به صورت جدی مورد بررسی قرار داده اند و در این زمینه مدل سازی های متفاوتی را انجام داده اند که اغلب پیش بینی ها نشان از افزایش سطح آب دریاها و اقیانوس ها داشته که بسیاری از آنها با اندکی اختلاف به واقعیت رسیده است...

طبق گزارش های منتشر شده، حدود ۶۰۰

ادامه در صفحه ۲

## ادامه تیر اول

دو برابر برآوردهای مبتنی بر مدل های اقلیمی قبلی خواهد بود. کاهش عمق ۹ تا ۱۸ متری به این معنی است که بخش هایی از دشت های وسیع شمال خزر، بخش هایی از سواحل ترکمنستان در جنوب شرقی و بخش های زیادی از مناطق ساحلی در میانه و جنوب دریای خزر خشک می شوند، سطح دریای خزر برای سناریوی کاهش عمق ۹ متر ۲۳ درصد و برای ۱۸ متر ۳۴ درصد کاهش می یابد. مدیر مرکز ملی مطالعات و تحقیقات دریای خزر موسسه تحقیقات آب اعلام نموده که در بازه زمانی از سال ۱۳۷۵ تاکنون، عمق آب دریای خزر با روند کاهشی مواجه بوده و در طی ۲۸ سال، به میزان ۲۱۰ سانتی متر از سطح تراز آب خزر کاسته شده است. حدود یک سوم کاهش اشاره شده تنها در سه سال پیاپی ۱۴۰۰، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ مجموعاً به میزان ۷۰ سانتی متر به وقوع پیوسته است. این خود نشان دهنده شدت یافتن بحران در سال های اخیر به دلیل تغییر اقلیم بوده که حدود ۴ برابر میزان پیش بینی شده است. بنابراین بی اثر شدن لایروبی کانال آشوراده به عمق ۱ متر برای آبرسانی بهتر به خلیج گرگان کاملاً قابل پیش بینی بوده و اینجانب به عزیزی که مشغول ارزیابی و اثرگذاری لایروبی بر اکوسیستم خلیج بوده اند این نکته را بارها یادآوری کرده ام که اختصاص این همه بودجه برای این کار، همانند یک مسکن برای یک بیماری حاد است آن هم با هزینه بسیار زیاد. سال های زیادی را برای مطالعه در مورد شرایط اکولوژیک و تنوع زیستی خلیج گرگان و اکوسیستم های پیرامونی آن صرف نموده ام؛ با یک شناخت اولیه هم می توان متوجه شد که اگر قرار است عمق آب دریای خزر سیالیانه ۶ تا ۷ سانتی متر پایین برود و در حالت واقعی در سال های اخیر ۲۵ سانتی متر در سال، بنابراین خشک شدن بخش های زیادی از شمال، شمال شرق و جنوب شرق دریای خزر از جمله خلیج گرگان دور از انتظار نیست. اکوسیستم های آبی استان

در مورد دریای خزر عده ای خوشبین بودند که با افزایش دما و ذوب شدن یخ های بخش های شمالی، دریای خزر، پر آب تر می شود! اما آنها متأسفانه افزایش دما و تبخیر زیاد آب از سطح دریا را پیش بینی نکرده بودند. ضمن آنکه این بزرگترین دریاچه دنیا راهی برای تبادل آب با اقیانوس ها ندارد. طبق مطالعات مختلفی که در این حوضه انجام گرفته اثبات شده که تغییرات مشاهده شده در وسعت دریای خزر در یک دوره ۳۷ ساله (۱۹۷۹-۲۰۱۵) به وضوح نشان می دهد که افزایش نرخ تبخیر در دریای خزر در طول دوره ۳۷ ساله، نقش مهمی را ایفا کرده است و کاهش عمق ۶-۷ سانتی متری به طور میانگین و سالانه در سال های اخیر اتفاق افتاده است. وضعیت فعلی که در آن، تبخیر بیشتر از آب ورودی به صورت بارندگی و همچنین ورودی از طریق رودخانه ها است احتمالاً ادامه کاهش طولانی مدت عمق و در نتیجه سطح آب دریای خزر وجود خواهد داشت. بدون افزایش بارندگی و کاهش تبخیر در دریای خزر یا حوضه آبریز اطراف، انتظار می رود کاهش سطح آب آن و کاهش عمق و پیامدهای آن در مناطق کم عمق نمایان شود و وضعیت به همین شکل ادامه یابد. بخش های با عمق کمتر از ۵ متر مانند خلیج گرگان و بخش های شمالی دریای خزر بسیار آسیب پذیر تر خواهند بود. پیش بینی ها حاکی از آن است که عمق آب دریای خزر تا پایان قرن جاری در مجموع بین ۹ تا ۱۸ متر کاهش می یابد. بر اساس این پیش بینی های جدید، کاهش عمق دریای خزر در قرن بیست و یکم تقریباً

گلستان درگیر مشکلات متعددی هستند که یقیناً صرف هزینه های چند صد میلیارد تومانی می تواند تاثیر مثبتی برای آنها و برای مردم منطقه داشته باشد.

## پمپاژ آب بی فایده است

متأسفانه اخیراً بعد از اجرای لایروبی کانال آشوراده و عدم نتیجه گیری، حال صحبت از پمپاژ آب به داخل خلیج گرگان و انتقال آب از رودخانه نکا مطرح شده است. این طرح ها نه تنها به احیای اکوسیستم خلیج گرگان کمک نمی کنند، بلکه باعث می شود که ضمن هدر رفت منابع مالی، مشکلات محیط زیستی دیگری را نیز ایجاد کنند. یقیناً همه ما نگران خشک شدن این اکوسیستم ارزشمند و پیامدهای ناگوار آن مانند از بین رفتن تنوع زیستی آبزیان، پرندگان مهاجر و ایجاد کانونی موثر در تشکیل ریزگردها و ده ها مشکل محیط زیستی، اقتصادی و اجتماعی هستیم. به یاد دارم زمانی که نقدهای محیط زیستی هنوز در کشور خیلی باب نشده بود، کتاب اکوسیستم های تالابی و رودخانه ای استان گلستان را در سال ۱۳۷۸ به همراه جناب آقای دکتر کیایی و مهندس قائمی نوشتیم. به یاد دارم که برخی از مسئولین محیط زیست آن زمان با نقد برخی از عملکردهای شیلات در قبال همین خلیج گرگان و گمیشان مخالف بودند و خوشبختانه علیرغم آن مخالفت ها با اصرار نگارندگان کتاب، هشدارها منتشر شد. اگر چه متأسفانه بی توجهی به هشدارها در مورد اکوسیستم های آبی استان گلستان ده ها سال است که اتفاق افتاده است، این در حالی است که این اکوسیستم ها مانند رودخانه گرگانرود و قره سو و بسیاری از تالاب ها و منابع آبرزی آنها، نقش های مهمی در اشتغال، اقتصاد و تامین غذای مردم مهم تر از همه پایداری سرزمین داشته اند. حال اگر بودجه ای وجود دارد باید به گونه ای هزینه شود که اثرگذار باشد نه آنکه بگوییم چند صد میلیارد تومان هزینه شد، چند هزار هکتار به سطح تالاب اضافه شد

و بعد از مدتی کوتاه آب اضافه شده تبخیر شد و کانال لایروبی شده هم به مرز خشک شدن رسید! در سیاست های اغلب کشورهای دنیا، ضمن تلاش برای احیای اکوسیستم ها و کنترل عوامل موثر بر تغییر اقلیم، تلاش می کنند که با تغییرات به وجود آمده سازگار شوند. فقط کشور ایران از این تغییرات متأثر نشده است. در ۲۰ سال گذشته حدود ۲ متر عمق آب دریای خزر کاهش پیدا کرده و کشورهای روسیه و قزاقستان که مناطق کم عمق تری را دارند بیشتر دچار خشکی شده اند. میزان این خشکی حدود چندین هزار کیلومتر مربع اعلام شده است. ما باید بپذیریم که نمی توانیم خلیج گرگان، گمیشان و سواحل جنوب دریای خزر را دیوار بکشیم و از سایر بخش های دریای خزر جدا کنیم تا زمانی که پدیده تغییر اقلیم وجود دارد و با شدت بیشتر از گذشته پیش می رود و اراده ای از طرف کشورهای موثر در تغییر اقلیم برای جلوگیری از تولید بیشتر گازهای گلخانه ای وجود ندارد نمی توان انتظار بهبود شرایط را داشت. خلیج گرگان در سال های گذشته شاهد پروژه های مختلفی بوده، در دهه ۶۰ به این فکر افتادند که دهانه خلیج را ببندند و آنجا را تبدیل به پرورش ماهی نمایند که خوشبختانه اتفاق نیفتاد! در دهه ۷۰، پرورش ماهی در سیستم "پن" را راه انداختند که آن هم شکست خورد! درحال حاضر آب دریا با سرعت بیش از پیش بینی ها در حال حرکت به سمت مناطق عمیق تر است و ما می خواهیم جلوی این حرکت را بگیریم و برخلاف شیب منطقه، آب را به خلیج برگردانیم! باور کنید این کار شدنی نیست؛ کافی است به خلیج گرگان در نگاه وسیع تر به عنوان جزئی از اکوسیستم بزرگ دریای خزر و همچنین دریای خزر را نیز جزئی از کره زمین که به دست انسان دچار تغییر شده است ببینیم. باور کنیم که خلیج گرگان یک استخر نیست! این طرح ها برای خلیج گرگان آبی به همراه نخواهد داشت! چشم هارا باید داشت، خلیج گرگان را باید جور دیگری دید!

## سنگ اندازی پیش پای سرمایه گذاران پذیرفتنی نیست

سرمایه گذاران حل شود و استعلامات در کوتاه ترین زمان صادر گردد. وی جلسات کارشناسی طولانی در سامانه پنجره واحد را مورد انتقاد قرار داد و افزود: ۹۰ روز برای رسیدگی به یک پرونده زیاد است؛ باید با راهکارهای خلاقانه، زمان پاسخگویی را کم کنیم و اتفاقات خوبی در حوزه سرمایه گذاری رقم بزنیم. سرپرست معاونت هماهنگی امور اقتصادی استانداری گلستان ادامه داد: چاره ای جز حمایت از بخش خصوصی نداریم. اگر به روال عادی پیش برویم، راه به جایی نمی بریم. گلستان نیازمند کار جهادی و انقلابی است تا سرمایه گذاران امیدوار شوند و اقتصاد استان جان تازه ای بگیرد.

## جنگل ها، مراتع و چالش های گلستان

معاون هماهنگی امور عمرانی استانداری گلستان نیز در این نشست با اشاره به وضعیت طبیعی گلستان گفت: ۴۵۰ هزار هکتار از عرصه های استان جنگلی است و ۶۶ درصد کل مساحت به جنگل و مرتع اختصاص دارد. این موضوع، دست اندازی به منابع طبیعی را به چالشی همیشگی تبدیل کرده است. سیدمهدی مهبایی پنجره واحد مدیریت زمین را ابزاری کلیدی برای پیشگیری از این آسیب ها دانست و خواستار تسریع در صدور استعلامات شد. وی با تأکید بر ظرفیت های اقتصادی غیرکشاورزی افزود: گلستان یک استان کشاورزی است، اما باید با پهن کردن فرش قرمز زیر پای سرمایه گذاران، بخش های دیگر را تقویت کنیم. مهبایی وضعیت گلستان در سامانه پنجره واحد را نامطلوب خواند و گفت: با این آمار، حال خوبی نداریم. مشکلات کسری مدارک و وصل نشدن برخی دستگاه ها وجود دارد اما معیار ما رضایت مردم است و گله های مردمی از سنگ اندازی ها خبر می دهد. وی خواستار بازنگری در بدنه کارشناسی شد و تأکید کرد: گاهی مدیر اراده حل مشکل دارد، اما کارشناس مانع می شود. باید بهترین کارشناسان در این حوزه به کار گرفته شوند و آموزش ببینند تا هم از منابع طبیعی حفاظت کنیم و هم روند کار تسریع شود. مهبایی هشدار داد: برای دستگاه هایی که به درگاه ملی صدور مجوز متصل نشده اند، جرم انگاری شده و اگر تا فروردین ۱۴۰۴ اقدام نکنند، با برخورد قانونی روبرو خواهند شد.



جلسات بررسی مشکلات سامانه ها را هر ۱۵ روز یک بار برگزار کند و دستگاه های متولی را مکلف کرد با تسهیل امور، از فرار سرمایه گذاری و بحران بیکاری جلوگیری کنند. استاندار گلستان مدیریت کارگروه پنجره واحد را به معاون هماهنگی امور عمرانی و درگاه صدور مجوزها را به معاون هماهنگی امور اقتصادی سپرد و افزود: این دو معاونت، مانند دو بال توسعه، با وحدت و همدلی برای حل مشکلات گام برمی دارند.

## عزم جدی گلستان برای رفع موانع سرمایه گذاری

سرپرست معاونت هماهنگی امور اقتصادی استانداری گلستان هم در این جلسه گفت: هدف اصلی، تسهیل گری، رفع موانع و جلب رضایت مردم است. عبدالعلی کیانمهر با تأکید بر ضرورت حمایت از سرمایه گذاران گفت: دستگاه ها باید طوری عمل کنند که با یک بار مراجعه، مشکلات

استاندار گلستان گفت: اقتصاد این استان که در دهه های ۶۰ و ۷۰ بر پایه کشاورزی شکوفا بود، از قافله توسعه صنعتی جا مانده و حالا که سرمایه گذاران و تجار به دنبال فعالیت در حوزه های تجارت، تولید، عمران و گردشگری هستند، هرگونه سنگ اندازی یا معطلی برای آن ها غیرقابل قبول است. به گزارش روابط عمومی، علی اصغر طهماسبی در جلسه بررسی مشکلات سامانه پنجره واحد مدیریت زمین و صدور مجوزهای استان گلستان با اشاره به ظرفیت های بی نظیر گلستان گفت: این استان می تواند قطب گردشگری کشور شود. گلستان سرزمینی بکر است که مواهب طبیعی و خدادادی فراوانی دارد، اما سرمایه گذاران نباید پشت درهای بسته بمانند. وی با تأسف افزود: درآمد سرانه مردم گلستان نصف میانگین کشوری است و با وجود شعارهای زیبا، در عمل پیشرفتی دیده نمی شود. استاندار با یادآوری گذشته پرافتخار گلستان ادامه داد: روزی این سرزمین به عنوان بزرگترین تولیدکننده پنبه، لقب طلای سفید و به دلیل خاویار، طلای سیاه را یدک می کشید اما امروز تولید خاویار به کمتر از ۳۰ کیلوگرم رسیده و در کشاورزی و صنایع تبدیلی هم توفیقی نداشته ایم. طهماسبی با انتقاد از عملکرد سامانه پنجره واحد مدیریت زمین تأکید کرد: وقتی فرآیند پاسخگویی به استعلامات الکترونیکی شده، چرا درخواست کنندگان هنوز پشت نوبت انتظار بلا تکلیف اند؟ وی جایگاه گلستان در این سامانه و درگاه ملی صدور مجوزهای کسب و کار را نامطلوب خواند و هشدار داد: باید زیرساخت ها تقویت شود و دستگاه های اجرایی به این سامانه ها متصل شوند. اگر با وجود زیرساخت کافی، دستگاهی تعلل کند، نهادهای نظارتی باید وارد عمل شوند. استاندار گلستان دستگاه های جاماند را مکلف کرد تا فروردین ۱۴۰۴ مشکلات اتصال را برطرف کنند تا مردم بیش از این در پیچ و خم فناوری سرگردان نمانند. استاندار با طرح پرسشی تأمل برانگیز گفت: چقدر به شعار سال و توصیه های مقام معظم رهبری برای حمایت از تولید عمل کرده ایم؟ موانع را از پیش پای مردم و سرمایه گذاران برداشته ایم؟ طهماسبی تأکید کرد: گلستان، با وجود پتانسیل عظیم، درجا زده و برای جبران این عقب ماندگی، باید همدلی و اقدام عملی جایگزین شعارهای توخالی شود. وی از معاون اقتصادی استانداری خواست





کنار می‌گذارد و با گزاره‌های جدید از رویدادهای جان و جهان، به درک کارآمدی از اعمال و بنیان‌های انسان و تفکرات انسانی می‌رسد. اگر چه قلمرو زبان از «حروف» آغاز می‌شود و تا شاهکارهای شعری و فلسفی، ذوقی و اشراقی و نقد فرا می‌رود و بخشی از مختصاتش به انتخاب واژه‌ها مربوط است و بخشی دیگر به «ساخت شیوه‌ها» برای ارائه شاعرانه‌تر از هستی... پس مسأله و قلمرو زبان به مراتب قدیمی‌تر از فلسفه است، پس باید با رویکردی کاملا متفاوت از شناخت فلسفی به سراغ واژگان و شعر برود، که حتی «ایده‌الله رویایی» پدر معنوی شعر حجم نیز به آن سمت و سو نرفت و در کوه‌های مجاور پایین‌دست، توقف کرد. شاید این به‌ظاهر یک ادعا باشد اما با شناخت درستی که از هایدگر پیدا کرده‌ایم، مرزهای جدیدی را در شعر کشف کرده و وسعت داده‌ایم. به نحوی که با دیدن ناپدیدهای دیگران، تفاوت کیفی ساختاری و عملکردی در پدیده زبان آوانگارد با دیگر نحله‌های ادبی در جهان (و نه فقط در ایران) خاصیت‌های نوحاسته زبانی را در تکوین فردی و اجتماعی وسیع می‌شود. هایدگر با خط کشیدن روی هر چیزی، آن چیز را رها می‌کند، مثلا «هستی یا Sein» که هایدگر احساس می‌کرد مقدم بر دلالت است و نمی‌تواند در تنگنای آن محبوس شود چرا که هستی ملول غایی است که همه دال‌ها به آن برمی‌گردند. هدف او رها ساختن مدلل از قید دلالت بود زیرا هر دلالتی، خود طرح کننده هستی است و هستی، تعالی بخش آن است. در نئوسپاسمانتالیسم با چنین رویکردی مواجهیم.

در این بین خیلی‌ها خاموش شدند و خیلی‌ها هم بهتر بود خاموش می‌شدند که نشدند. «نئوسپاسمانتالیسم» پیشنهادی بود که چندین سال پیش از طرف «علی مومنی» به یدالله رویایی شد که ایشان نپذیرفت ولی به دلیل اعتماد کامل به ایشان به دقت گوش می‌داد ولی در عمل علاوه بر نپذیرفتن، فنونولوژی شعر حجم را که همان پافشاری بر اندیشه‌های هوسرلی بود منتشر کرد. بر همین روال هم شاعران شعر حجم بدون آنکه بدانند دشمن اصلی آنها اعتقاد داشتن به سوپزکتیویته افلاطونی است که متافیزیک در دامن آنها گذاشته است یا یکی یکی خاموش می‌شدند و یا در عمل رفته رفته از مکتب شعر حجم به سرپرستی یدالله رویایی دم می‌زدند... حال «نئوسپاسمانتالیسم» چیست؟ و چرا باید از اسپاسمانتالیسم گذر کرد؟ علی مومنی در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «بنده مقدمات خواندن درس‌گفتارهای کتاب هستی و زمان را با انتشار فایل‌های صوتی دکتر رامین جاننگلو و بعد کتاب سرآغاز اثر هنری را با گوش دادن به فایل‌های صوتی دکتر محمود خاتمی و بعد با خواندن مقالات و کتاب‌های هایدگر به خصوص مقاله مبسوط ذات حقیقت، ذات آزادی، متوجه تذکر اصلی ایشان به متافیزیک رایج در فلسفه قاره و به دنبال آن دور ریختن سوپزکتیویته و ایزکتیویته و جداکردن مباحث انتیک در ذهن و عمل از فلسفه و عالم محصور در آن به خصوص حجم‌گرایی مطرح‌شده در ایران شدم. در طفره رفتن هایدگر از بحث متدولوژی متوجه ایرادهای بیانی و همچنین اشتباهی که شاعران شعر حجم در اثر سُرخوردگی‌های هوسرل در دام متافیزیک متوجه آنان بود یک به یک در ذهن خود مرور کرده و به این نتیجه رسیدم که «اول بود که ماهی سوی آب می‌رفت

این ساعت هر کجا ماهی برود آب می‌رود».

نئوسپاسمانتالیسم دیگر به دنبال گروه نمی‌گردد. مکتب نبوده و آدرس‌های پرت مکتب‌خانه را نه از صاحبش و نه از هیچ‌کس دیگر نمی‌پذیرد. در راهرو خود رهبر خود است و از متد استقبال می‌کند، و متدولوژی را زهر می‌داند. در پرتاب شدنش به این جهان بلافاصله نسبت به موقعیت جدید نسبت‌های جدیدتر برقرار و بازتعریف می‌شود. هیچ زبان و هیچ روش مسلطی را به نام خود به رسمیت نمی‌شناسد. از تمامی ابعاد گذشته و با تمامی ابعاد زندگی می‌کند. تاریخ را نه پیش فرض و نه درس عبرت می‌داند فقط با لایه‌برداری از آن با ریشه‌های خود ملاقات می‌کند. و در آخر به نقل از شمس:

«خلاق همچون اعداد انگورند

عدد از روی صورت است  
چون بیفشاری در کاسه، آنجا هیچ عدد هست...»

طبیعتا برای دستیابی به جوهر زبان نئوسپاسمانتالیسم، نخست باید شرایط خارجی کارکرد آن را از شرایط درونی اش بازشناخت و جدا کرد. درست بدین دلیل که بسیاری از مردم هنگامی که سخن از زبان می‌شود بیشتر به شرایط خارجی موجودیت آن می‌اندیشند: اینکه این زبان تازه، در چه محیط جغرافیایی و چه جامعه‌ای به‌کار می‌رود، به‌کاربرندگانش از چه نژادی هستند و گذشته تاریخی آنها چیست؟ سهم ملتی که با آن زبان سخن می‌گویند (به معنای دقیق‌تر شعر می‌نویسند) در تمدن و فرهنگ بشری چیست؟! این سوالات روزنامه‌های و عامه‌پسند، در حد معمول اهمیت اندکی دارد و حتی در سرنوشت زبان موثر است ولی هیچ‌یک راهی در دستیابی به جوهر زبان در اختیار ما نمی‌گذارد، مثلا اگر زبان پارسی از فردا در یک کشور آفریقایی به کار رود شرایط خارجی کاربرد آن به کلی عوض می‌شود و تغییر می‌کند ولی جوهر زبانی آن دست نخورده باقی می‌ماند. درست است که زبان جنبه اجتماعی دارد و در ذهن افراد یک جامعه واحد به نحو یکسانی به ودیعه گذاشته شده اما برای تحقق عملی آن از طرف هر فردی نیاز به «گفتار» یا parole دارد که به آن جنبه روانی (بیان مفاهیم ذهنی و درک آن)، زبستی (ایجاد آواهای گفتار) و فیزیکی (انتقال امواج صوتی به شنونده) می‌بخشد. پس اینجا، شاعر با پیش‌ساختی که از هایدگر دارد زبان مشترک با ساخت‌های همیشگی را

دو چیز، دو واحد و یا دو حرف دو کلمه و یا چند چیز و... است، ترکیب هر چیز با چیز دیگر را در حجم‌گرایی باید با رسم و گرافیک آن و یا پرسپکتیوی که ابعاد فاصله مابین آن دو را به اجرا درمی‌آورد به نمایش گذاشت که به قول خود رویایی:

«در فاصله چیزی بگذار  
بین من و تو تا بینی باشد

و بین  
تپیدن‌های تو یعنی  
در فاصله‌های بین من و تو  
معنای تپش بگذار  
بگذار اگر می‌گذری  
بگذار...»

مثلا در شعر «اسلاپورا» این رسم به شکل دیگری اتفاق می‌افتد. وقتی که می‌گفت:

«افتاد  
بی که فاصله گرفته باشد»  
و یا،  
«اگر به یک حلقه بیندیشی  
منتهای اندیشه‌ات  
زنجیر خواهد بود»

و یا در شعر بهرام اردبیلی رسم ابعاد چنین فیگوری به خود می‌گیرد  
«شمشادی که بلند نیست  
مطول است»

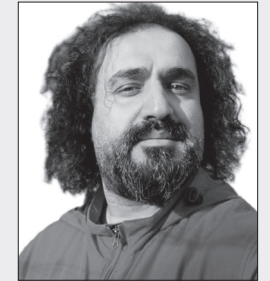
و یا  
«انفجار کراهی که با دهان باد کرده‌ایم  
زمان اندکی می‌خواهد،  
نوک سوزنی»

در حجم‌گرایی فاصله‌ها و توانایی در رسم نمودار آنها همیشه حرف اصلی را می‌زنند همان‌گونه که در سورتالیسم «تخیل» همان‌گونه که در سمبولیسم «نماد»، در حجم‌گرایی قهرمان در به‌کارگیری رنگ‌ها و کلمات و اصوات و انگاره‌ها، ترسیم فاصله آنها با تمام ابعاد آن است؛ به عنوان مثال فاصله بین دو همشهری با فاصله بین دو هم‌اتاقی و فاصله بین دو هم‌میهنی و در همه احوال فاصله بین دو یا چند کلمه در موقعیت‌های متفاوت همواره تولید فضاها و معانی متفاوت کرده و منجر به پدید آمدن یک و یا چند اسپاسمان می‌کند... راحت‌تر اگر بگویم کسی که نتواند در حجم‌گرایی تولید یک اسپاسمان کند حجم‌گرا نیست. حالا می‌خواهد خود یدالله رویایی باشد یا غیر رویایی. حالا حتما خوانندگان می‌پرسند چرا سورتالیسم و سمبولیسم... مکتب هستند اما اسپاسمانتالیسم مکتب نیست، بلکه یک روش یا یک شیوه است؛ باید بگویم تمام یادداشت‌هایی که در اسپاسمانتالیسم ذکر شده پیرامون طرح فرضی از معنای «اپوخه» است که هوسرل در شرح پدیدارشناسی خود بر روی آن تاکید و تفسیرهای خود را پیرامون آن یادداشت می‌کند. به تعلیق درآوردن و یا در پرتانتز بودن هرگونه پیش‌فرض و طفره رفتن از به‌کارگیری معانی و فضاها را که قبلا برای شناخت پدیدار منجر به تولید یک ابر سوپزه و اینترسوپزه شده است هوسرل «اپوخه» می‌نامد که نویسندگان بیانی به حجم‌گرایی حذف و یا در پرتانتز بودن این پیش‌فرض را «حذف جای پا» ترجمه کرده‌اند غافل از اینکه اعتقاد به خود سوپزه در طول زمان بالاخره تولید یک سوپزه گنده و آنان را اسیر خود خواهد کرد. یعنی اینکه اگر ما به چیزی به نام سوپزه در بحث و نظر و عمل اعتقاد داشته باشیم اپوخه کردن و یا به تعلیق درآوردن و در پرتانتز بودن هرگونه پیش‌فرض در طول زمان بالاخره از فرض‌های بدون پیش‌فرض قبلی خود خالی، و با تولید پیش‌فرض‌های جدید ابر سوپزه دوباره ما را محاصره خواهد کرد؛ برای همین اکثر شاعران شعر حجم با پیروی از این ادعای هوسرل که رویایی و دوستان آن را در بیانیه مدون کرده چند سالی با چند شعر و چند کتاب خود را مطرح کرده و بعد خاموش می‌شدند. یعنی یا باید به حرف‌های قبلی خود وفادار بوده و خاموش می‌شدند و یا مانند خود هوسرل به روی خود نیابورده و حرف‌های پر از پیش‌فرض خود را با ادعای بدون پیش‌فرض مطرح کنند که



## در پرتاب‌های متن

علی مومنی شاعر شعرهای بی‌تسکین است



### حنیف خورشیدی

تاکیدی که وی به نقش واژگان در شعر دارد تلاش او را برای ارائه‌ی یک زبان آهنگین مضاعف می‌کند تا از همه‌ی ظرفیت‌های کلامی به نفع شعر بهره بگیرد. او درگیر زبان سطحی نیست. شعر او فرامتن است.

بدعت‌های زبانی و تکنیکی‌اش منحصر به خودش است. جنبه‌ی کاربردی و تکنیکال زبان، حضور پررنگ‌تری در شعرش پیدا کرده. به مخاطبش می‌آموزد که شاعر باید به نگاه خود جسارت بهتر دیدن بیاموزد. از سطح اشیا عبور کند و به درک عمیق‌ترین لایه‌های زبان و به کیفیت تکوین تصویر در شعر برسد. مومنی به تفکر در شعر اهمیت بسیار می‌دهد و در جستجوی کشف راز در کلمه است، نه خود کلمه در شعر. به دنبال جای کلمه در سطرها نیست، نظر به مفهومی دارد که از کلمه بروز می‌کند تا تفکر مخاطب را برانگیزد. علی مومنی به ما می‌آموزد که شاعر نباید کار عکاس را در شکار طبیعت انجام دهد. مهارت شاعر برای شکار کلمه در خلق تصویرها متفاوت تر از عکاس و نقاش است. او پرسپکتیو را در خود زبان خلق می‌کند نه در بیان و شرح تصویر... قدرت تغییر در طبیعت کلمه را دارد و همین راز موفقیت او در شعر است...



«همیشه با شناخت زبان شاعر، هوشمندی مخاطب، و درک نمادها و مصداق‌های جهان درون و بیرون، می‌توان به درون‌مایه هر اثر راه پیدا کرد. همیشه با کارکردهای حجمی استعاره که هسته اصلی در آفرینش و خلق فضای جدید است می‌توان رویکردی تازه به واقعیت زبان داد. معنای پدیداری فرازبانی که در تمایز با نشانه‌ها حضور خود را برجسته می‌کند و واقعیت غیرزبانی است، گوهر شعر است که ارزش‌های مستقل زبانی را در شعر مطرح می‌سازد. کشف خلاقیت و تفکر شاعرانه تاویل متن را آسان و سمت مناسب‌ات تازه را فراهم می‌کند تا در متن، رویت‌های دیگری از تبلور یافتگی‌های متن را به بیرون خود نشان دهد. عادت به ابداع روایت و تمهیداتی برای رفتن به سمت فراوایت نکته تازه‌ای است در شعر که علیه زبان تحریک می‌شود. شعری که از نظر زبان سرشار از ابهام آسان است و ایجازی که ایجاد پرسپکتیو در شعر می‌کند و شاعر با استفاده از امکانات بیان، سبک و قدرت زبانی خود را به ژرف‌ساختی زیبا هدایت می‌کند. شروع بحث اسپاسمانتالیسم شروع از رسم و یا فاصله است یعنی بررسی مبحث ترسیم ابعاد مابین



# نظامی شاعر منظومه‌های عاشقانه فارسی



سید مهدی جلیلی

۲۱ اسفند ماه روز بزرگداشت حکیم نظامی، بزرگترین شاعر عاشقانه های فارسی است. که راهش رسم بسیاری از شاعران پس از او نظیر جامی، امیر خسرو دهلوی و... شد. حکیم نظامی (۵۳۵ هـ ق - ۶۱۷-۶۱۲ هـ ق) شاعر و داستان‌سرای ایرانی فارسی‌گو استاد داستان‌گویی و شعر بزمی در ادبیات فارسی است. خنجر یا پنج گنج نظامی، شامل: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه، از آثار گران‌بهای اوست. در سال‌های اخیر، جفای بزرگی بر حکیم نظامی رفته است و جمهوری آذربایجان با جعل تاریخ و دستبرد در هویت این شاعر بزرگ ایرانی او را به‌عنوان شاعر ملی جمهوری آذربایجان معرفی کرده است. با توجه به این تصرف فرهنگی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چندسالی است با توجه جدی به حکیم نظامی، تلاش دارد با برگزاری هفته بزرگداشت این شاعر حکیم، از هویت این فرزند ایران زمین پاسداری نماید. امسال چهارمین هفته بین‌المللی حکیم نظامی از ۱۵ تا ۲۱ اسفند در ایران و چند کشور جهان در حال برگزاری است. نکته غم‌انگیز این است که دولت آذربایجان با انتشار نسخه‌های ترکی از ترجمهٔ خمسهٔ نظامی، به مردم کشورش چنین القا کرده است که همهٔ آثار حکیم نظامی به ترکی است و از این‌رو مردم جمهوری آذربایجان بر این گمانند که این شاعر بزرگ شعری به زبان فارسی ندارد! در حالی که او حتی یک بیت ترکی ندارد و اتفاقاً زیباترین ابیاتی که در زبان فارسی صریحاً به دبستگی به ایران اشاره شده از اوست: همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل چون که ایران، دل زمین باشد دل، تن به بود، یقین باشد

همچنین نصب مجسمه‌هایی از حکیم نظامی در میدانی چندین پایتخت جهان از سوی دولت آذربایجان برای مصادره این شاعر به نام این کشور از دیگر اقدامات چند سال اخیر است. شعر نظامی واجد ویژگی‌های شاخصی است؛ او داستان‌سراست و داستان را در منظومه‌های دل‌انگیز خود، شاعرانه ارایه می‌کند. اگر چه به همین نمی‌توان بسنده کرد که او داستان را به نظم درآورده چرا که او فراتر از یک نظم عادی در بیانی بسیار شاعرانه و با شناخت دقیق از عناصر داستانی توانسته است با فضا سازی و توصیف، جریان روایت داستانی را در پیرنگی استوار پی‌ریزی کند. چنانکه خواننده هنگام که کتاب را در دست می‌گیرد نتواند از آن دست کشیده و بر زمین نهاد. نکته مهم دیگر شخصیت‌های منظومه‌های هستند که او با روانشناسی دقیق، آنها را در موقعیت‌های ویژه قرار داده و درون آنها را در رفتار و گفتارشان به مخاطب نشان می‌دهد و آنان را می‌شناساند. در بخش‌هایی از این منظومه‌ها با گفتگوهای طولانی و دل‌انگیز مواجهیم که از زیباترین مناظرات ادب فارسی است. در تصویرگری‌های نظامی نیز شاخص‌ترین تصویر برآمدن آفتاب و برنشتن آن است توصیف دمیلن خورشید و طلوع و غروب آن را بی‌شک هیچ شاعری در جهان، به فراوانی و به هنرمندی نظامی نتوانسته است با واژگان نقاشی کند. استعاره نیز در شعرش بسامد بالایی دارد از این رو

می‌توانیم بگوییم که تغییر سبک از خراسانی به عراقی بیش از همه با نظامی قرن ششمی آغاز می‌شود. حکیم نظامی با تسلطی که بر علوم مختلف همچون فلسفه و کلام، ریاضی، طب و علوم دیگر داشته و با نگاه عمیق هستی‌شناسانه خود در سراسر عاشقانه‌هایش همواره حکمت و خرد را با موسیقی و تغزل آمیخته و در مثنوی‌هایش ارائه کرده است از این‌روست که او را حکیم می‌نامند. حتی بخش دوم اسکندرنامه او با نام خردنامه شناخته می‌شود. تحمیدیه‌ها، نعت‌ها و مناجات‌های نظامی نیز از شیواترین نمونه‌های ادب فارسی است که همه‌مادر دوران تحصیل بخش‌هایی از آن را در کتاب‌های درسی خوانده‌ایم. نعت حضرت رسول (ص) با مطلع:

ای ملنی برفق و مکی نقاب

سایه‌نشین چند بود آفتاب؟

و یا این شعر که در خاطر همه ما نقش بسته است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

و یا مثنوی دیگری از او با این آغاز از ابتدای

منظومهٔ لیلی و مجنون:

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

پرداختن به حکیم نظامی امروز از آن جهت اهمیت دارد که او یکی از چهره‌های جهانی هویت ایرانی اسلامی ماست و ما نباید و نمی‌توانیم به‌راحتی از کنار این جعل و تحریف بزرگ تاریخی به‌آسانی بگذریم. تردیدی نیست که حکیم نظامی، با سپاه گران گنجنامه خود، خود از شناسنامه پر افتخار ایرانی‌اش در این مقابله‌ها، سلحشورانه دفاع می‌کند.

## گلستانی‌ها و حکیم نظامی

استاد شجریان، در آلبوم «راست پنجگانه» ساخته استاد محمدرضا لطفی و با نوای تار او، یکی از زیباترین قطعات آوازی خود را با ابیاتی از «لیلی و مجنون» حکیم نظامی پدید آورده است که چنین آغاز می‌شود: یارب به خدایی خدایت و آنکه به کمال پادشاییت کز عشق به غایتی رسانم کو ماند اگر چه من نمانم از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای جالب اینکه استاد شجریان این آواز را در گوشه لیلی و مجنون می‌خواند. این قطعه نخستین بار سال ۱۳۵۴ در جشن هنر شیراز اجرا شده و در سال ۱۳۷۷ منتشر شده است. از دیگر گلستانی‌هایی که نسبتی هنری با حکیم نظامی یافته، اشکان کمانگری، سنتی‌خوان خوش‌آوای گرگانی است که در قطعه «ای دوست» از آلبوم «در آینه» ساخته حسین بهرورزی‌نیا، غزل مرا گوئی که چونی چونم ای دوست

جگر پر درد و دل پر خونم ای دوست  
حدیث عاشقی بر من رها کن

تو لیلی شو که من مجنونم ای دوست

را به صورت تصنیف می‌خواند. گفتنی است که در برخی نسخ این غزل به نام جامی ضبط شده است. نبی‌الله مصلح، مجسمه‌ساز چیره‌دست کردکویی نیز، سه اثر باشکوه از هفت پیکر نظامی گنجوی آفریده است که نام‌های آن چنین است: داستان فتنه‌کنیز گوساله بر دوش، گنبد سیاه (سیمرخ)، گنبد صندل (ماهان). این سه اثر که با ظرافت تمام از چوب تراشیده شده، هر کدام داستانی از هفت پیکر را بازگو می‌کند. این سه اثر اسفندماه ۱۴۰۰ در نگارخانه مجتمع فرهنگی و ارشاد اسلامی کردکوی با عنوان نمایشگاه «پیکره‌هایی از هفت پیکر» به نمایش درآمد. جعفرقلی کیانی، شاعر و پژوهشگر کردکویی نیز کتاب «نقد و بررسی و مقایسه‌ی دو منظومه‌ی «ویس و رامین» فخرالدین اسعدگرگانی، «خسرو شیرین» حکیم نظامی گنجوی» را در سال ۱۳۹۱ توسط نشر عشق دانش منتشر کرده است. دکتر ماندانا علیمی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ازآشهر نیز چندین مقاله علمی، پژوهشی در ارتباط با حکم نظامی منتشر کرده است. «بررسی عناصرداستان در هفت پیکرنظامی و هفت منظرخجرجدی» در پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی دوره ۱ پاییز ۱۳۹۹ شماره ۳، «مقایسه لیلی و مجنون نظامی با لیلی و مجنون در دیوان قیس بن مَلُوح» در مطالعات ادبیات تطبیقی سال چهاردهم تابستان ۱۳۹۹ شماره ۵۴، «آیین انس و الفت در خمسه‌ی نظامی» در تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی دوره ۶ بهار ۱۳۹۳ شماره ۱۹، از جمله آنهاست. برگزاری نخستین شب شعر عاشقانه «لیلیانه» به‌مناسبت بزرگداشت حکیم نظامی در اسفندماه ۱۴۰۰ به میزبانی شهرستان کردکوی، از دیگر فعالیت‌ها در راستای بزرگداشت این شاعر حکیم بوده است. در پایان باید گفت که بهترین پاسداشت حکیم نظامی، خواندن گنج‌های اوست.

## سوگندنامه اسکندر به مادر

از اسکندرنامه حکیم نظامی:

خمسه نظامی، مشحون از زیبایی و احساس‌های لطیف است. یکی از بخش‌های نغز و سرشار از احساس این کتاب سترگ، «سوگندنامه اسکندر به مادر» است که هنگام مرگ، با نامه‌ای برای مادر خود می‌نگارد. نگاه جبرگرایانه، خردآمیز و پذیرای نظامی به مرگ و در برابر مرگ، سوگندهای شیوا، گوناگون و سرشار از احساس اویه مادر که در سوگش نگرید؛ درخواست حکیمانه‌ی او از مادر برای گزین کردن میهمانان سوگواری‌اش از میان کسانی که هیچ عزیزی را از دست ندهاند و یادآوری تمثیلی این نکته به مادر که رسم سرای فانی این



است. یادآور می‌شوم که این بخش را ایرج میرزا نیز به شکلی دیگر به نظم آورده است. و وصیت او برای بیرون گذاشتن دستش از تابوت تا همگان ببینند پادشاهی با این عظمت با دست تهی جهان را ترک می‌کند.

معنی دگر باره بنواز رود

به یادار از آن خفتگان در سرود

ببین سوز من ساز کن ساز تو

مگر خوش بخفتم بر آواز تو

چو بر گل شبیخون کند ز مهر بر

به طفلی شود شاخ گلبرگ، پیر

نشانید شدن مرگ را چاره‌ساز

در چاره بر کس نکردند باز

تب مرگ چون قصد مردم کند

علاج از شناسنده‌ای گم کند

چو شب را گزارش درآمد به زیست

بخندید خورشید و شبنم گریست

اسکند به ارسطو می‌گوید:

جهاندار گفتا زین درگذر

که آمد مرا زندگانی به‌سر

به فرمان من نیست گردان سپهر

نه من داده‌ام گردش ماه و مهر

دعا را به آموزش آور به کار

مگر رحمتی بخشد آمرزگار

چو رخت از بر کوه برد آفتاب

سر شاه شاهان درآمد به خواب

شب آمد چه شب کاژدهایی سیاه

فرو بست ظلمت پس و پیش راه

شبی سخت بی‌مهر و تاریک چهر

به تاریکی اندر که دیده‌ست مهر؟

فلک دزد و ماه فلک دزدگیر

به هم هر دو افتاده در خم قیر

جهان چون سیه دودی انگیخته

به مویی ز دوزخ دراویخته

در آن شب بدانگونه بگذراند شاه

که در بیست و هفتم شب خویش ماه

اسکندر به یاد مادر می‌افتاد:

چو از مهر مادر به یاد آمدش

پریشانی اندر نهاد آمدش

بفرمود کز رومیان یک دبیر

که باشد خردمند و بیدار و پیر

به دود سیه درکشند خامه را

نویسد سوی مادرش نامه را

در آن نامه سوگندهای گران

فریبنده چون لایه مادران

که از بهر من دل نداری نژد

نکوشی به فریاد ناسودمند

دبیر زبان‌آور از گفت شاه

جهان کرد بر نامه‌خوانان سیاه

دو شاخه سر کلک یک شاخ کرد

فلک را به فرهنگ سورخ کرد

به مناسبت ۲۱ اسفند  
بزرگداشت شاعر حکیم نظامی

نمایشگاه مجسمه‌های  
نبی‌الله مصلح از هفت پیکر نظامی

پیکره‌های هفت پیکر

نگارخانه آثار فرهنگ و ارشاد اسلامی کردکوی  
ساعت ۱۶ شنبه ۲۱ اسفند ۱۴۰۰

اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان کردکوی





ز پرگار معنی که باریک شد  
نویسنده را چشم تاریک شد  
پس از آفرین آفریننده را  
که بینایی او داد بیننده را  
یکی و بدو هر یکی را نیاز  
یکایک همه خلق را کارساز  
چنین بسته بود آن فروزان نگار  
از آن پرورش‌ها که آید به کار  
که این نامه از من که اسکندر  
سوی چار مادر نه یک مادر  
که گر قطره شد، چشمه بدرود باد  
شکسته سبو بر لب رود باد  
اگر سرخ سببی درآمد به گرد  
ز رونق میفتاد نارنج زرد  
بر این زردگل گر ستم کرد باد  
درخت گل سرخ سرسبز باد  
نه این گویم ای مادر مهربان  
که مهر از دل آید فروز از زبان  
بسوزی یکی گر خیر بشنوی  
که چون شد به باد آن گل خسروی  
مسوز از پی دست‌پرورد خویش  
بنه دست بر سوزش درد خویش  
ازین سوزت ایام دوری دهاد  
خدایت درین غم صبوری دهاد

اسکندر در ابیات بعدی، مادر را سوگند می‌دهد:

به شیری که خوردم ز پستان تو  
به خواب خوشم در شبستان تو  
به سوز دل مادر پیش‌میر  
که باشد جوان مرده و او مانده پیر  
به فرمان پذیران دنیا و دین  
به فرمانده آسمان و زمین  
به حجت‌نویسان دیوان خاک  
به جاویدمانان مینوی پاک  
به زندانیان زمین زیر خشت  
به نزهت‌نشینان خاک بهشت  
به جانی کزو جانور شد نبات  
به جان دارویی کارد از غم نجات  
به آگاهی مرد یزدان‌شناس  
به ترسایی عقل صاحب‌قیاس  
به هر شمع کز دانش افروختند  
به هر کیسه کز فیض بر دوختند

به فرقی که دولت براو تافته‌ست  
به پایی که راه رضا یافته‌ست  
به پرهیزگاران پاکیزه‌داری  
به باریک بینان مشکل‌گشای  
به خوشبویی خاک افتادگان  
به خوش‌خویی طبع آزادگان  
به آزر سلطان درویش دوست  
به درویش قانع که سلطان خود اوست  
به سرسبزی صبح آراسته  
به مقبولی نزل ناخوaste  
به شب‌زنده‌داران بی‌گاه‌خیز  
به خاکی غریبان خونابه ریز  
به شب‌ناله تلخ زندانیان  
به قندیل محراب روحانیان  
به محتاجی طفل تشنه به شیر  
به نومیدی دردمندان پیر  
به ذل غریبان بیمار توش  
به اشک یتیمان پیچیده‌گوش  
به عزلت‌نشینان صحرای درد  
به ناخن کبودان سرمای سرد  
به ناخستگی‌های غمخوارگان  
به درماندگی‌های بیچارگان  
به رنجی که خسبید بر آسودگی  
به عشقی که پاکست از آلودگی  
به پیروزی عقل کوتاه‌دست

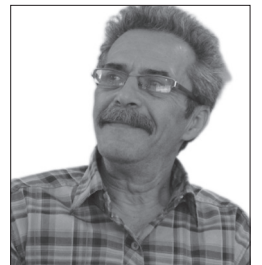
خرسندی زهد خلوت‌پرست  
به دردی که زخمش پدیدار نیست  
به زخمی که با مرهمش کار نیست  
به صبوری که در ناشکیبا بود  
به شرمی که در روی زیبا بود  
به فریاد فریاد آن یک نفس  
که نومید باشد ز فریادرس  
به صدقی که روید ز دین‌پروران  
به وحیی که آید به پیغمبران  
بدان ره کزو نیست کس را گزیر  
بدان راهبر کاو بود دستگیر  
به آن در کزین درگذشتن بدوست  
مرا و ترا بازگشتن بدوست  
به نادیدن روی دمساز تو  
به محرومی گوش از آواز تو  
به آن آرزو کز منت بس مباد  
بدین عاجزی کاین چنین کس مباد  
به دادآفرینی که دارنده اوست  
همان جان‌ده و جان برآرنده اوست  
اسکندر از این‌جا به بعد از مادر می‌خواهد که:  
که چون این وثیقت رسد سوی تو  
نگیرد گره طاق ابروی تو  
مصیبت نداری! نهوشی پلاس!  
به هنجار منزل شوی ره‌شناس

نپچی به ناله، نگردی ز راه  
کنی در سرانجام گیتی نگاه  
اگر ماندنی شد جهان بر کسی  
بمان در غم و سوگواری بسی  
ور ایدونکه بر کس نمائد جهان  
تو نیز آشنا باش با هم‌رهان  
گرت رغبت آید که انده خوری  
کنی سوگواری و ماتم‌گری  
از آن پیش‌کانده خوری زینهار  
برآرای مهمانی‌ای شاهوار  
بخوان خلق را جمله مهمان خویش  
منادی برانگیز بر خوان خویش  
که آن‌کس خورد این خورش‌های پاک  
که غایب نباشد ورا زیر خاک  
اگر زان خورش‌ها خورد میهمان  
تو نیز انده من بخور در زمان  
وگر کس نیارد نظر سوی خورد  
تو نیز انده غایبان درنورد  
غم من مخور کان من در گذشت  
به کار غم خویش کن بازگشت  
چنان دان که پایم دوچندین درنگ  
نه هم پای عمرم درآید به سنگ؟  
چو بسیاری عمر ما اندکی ست  
اگر ده بود سال و گر صد یکی ست  
چرا ترسم از رفتن هشت باغ؟

که در با کلیدست و ره با چراغ  
چرا سر نیارم سوی آن سریر؟  
که جاوید باشم بر او جایگیر  
چرا خوش نرانم بدان صیدگاه؟  
که بی دود ابرست و بی گرد راه  
چو بر من نمائد این سرای فریب  
ز من باد و اماندگان را شکیب  
چو شب‌دیز من جست از این تند رود  
ز من باد بر دوستاران درود  
رهانید ما را فلک زین حصار  
که بادا همه کس چو ما رستگار  
چو نامه بسر برد و عنوان نبشت  
فرستاد و خود رفت سوی بهشت  
یکی از وصایای اسکندر:  
ز تابوت فرموده بد شهریار  
که یک دست او را کنند آشکار  
در آن دست خاکی تهی ریخته  
منادی ز هر سو برانگیخته  
که فرمانده هفت کشور زمین  
همین یک تن آمد ز شاهان همین  
ز هر گنج دنیا که در بار بست  
بجز خاک چیزی ندارد به دست  
حکیم نظامی، خطاب به خواننده می‌گوید:  
شما نیز چون از جهان بگذرید  
ازین خاکدان تیره خاکی برید



### سه شعر از محمد مهدی مصلحی



#### (یک)

شکفتن  
نفس  
می‌کشد  
از  
نشست تو با ریشه‌های تپش  
و از  
تابش این همه حس  
درخشش گرفته  
میان دلم

#### کلهکشانی

تلا لو  
به واژه  
بیا  
برکشم

شعله‌ی دودمانی  
تکلف رها کن  
بسوزان  
و تکلیف من باش  
آتشی جاو دانی.

(دو)  
سوی آهو

اکنون  
به گونه‌ی از تو  
نوزاد سپیده‌ی رخ  
نمای غنچه را دارد  
با نمود گل  
سویت  
جانب سپاس  
هم  
آهو.

وقتی  
فقط در چشم  
قوس و قزح آه  
می‌ماند  
نه

از تو  
خاکستر

بعد  
دنمایی از لحد  
که از خواب‌های ما بزرگ‌تر نیست  
بعد

فرا و تمام  
در نافه‌ی چشم  
و می‌دانی  
اگر نبودی  
رنگین‌کمان نمی‌دانست  
کجا بنشیند.

حالا  
بگو  
کجاست!؟

باز یافتم  
غلت جست‌وجو می‌شد.

یافت یافته‌های گم  
دم نسیان  
و پاره‌های بی‌پهلوی  
در فراخنای منظر بانو

بانو  
جای جای، سامان لهجه‌هام.  
سال‌ها  
پناه چهره‌ای دمان  
مقابل بانو  
سیاه

می‌ریختم  
ازهر کنار و گوشه‌ی خودم  
و بانو

همین‌جا  
به داشته‌های من  
با روی صدهزار نگار  
از جنبه‌های حوالی‌ام می‌رفت.

شنوای دور  
همین که می‌دمید،  
می‌گفتم

بانو  
نگاره‌ی جادو  
تو را می‌گویم  
ماه میان دو ابرو

بر شو  
به آگاهی مژه‌گانم  
این شاخه‌های نظاره.





## دست و سنگریزه و آب



سید مهدی جلیلی

دایره‌های درون آب  
یا دوایر پنهان سنگریزه؟  
که سنسالی کدام یک از این درخت‌هاست؟  
یا عمر دست‌های من است  
که در آب و سنگریزه می‌گردد!

دست‌های پشیمان  
ید بیضا  
و آنچه می‌نویسد  
با درخت و آب.

## شاخه‌های سبز در آسمان رها



احمد کریم‌زاده، گنبد کاووس

بیرون بیا که پنجره‌ها معتبر شوند  
حملی بخوان که آینه‌ها شعله‌ور شوند  
هی می‌کن ای شبنم شبنان غم و سکوت  
مگذار آیه‌های لبم، دربه‌در شوند  
این دردهای کوچک و کم، لایقم نبود  
باید از این بزرگ‌تر و بیش‌تر شوند  
بس نیست چشم‌های ترم آه آه آه  
باید که واژه واژه لب‌هام تر شوند  
این شاخه‌های سبز که در آسمان رهاست  
چیزی نمانده بود که دست تبر شوند  
حالا که در هوای شما، رقص می‌کنند  
پلکی اگر به‌هم بزنم بال و پر شوند

## سه شعر از

### هانیه سادات مرتضوی، کردکوی



## چای خوش عطر من

رویه‌رومه دو استکان چایی  
گره، با اینکه خونه‌مون سرده  
چشات از بس قشنگ و خوش رنگه  
انگاری مادرم دم‌ش کرده!

اون دو تا نلیکی گل سرخی  
گونه‌ها تو می‌گم که لبریزه  
اگه بغضت خراش برداره  
سرمی‌ره، روی فرش می‌ریزه

می‌دونم با شکنجه ذوب شدی  
زخمی‌ی طعنه‌های آتیشی  
آبروتو به پای فرش بریز  
گریه کن، گریه کن که خالی شی!

چای خوش عطر من! تو این سرما  
نفست، چه حرارتی داره!  
شک ندارم که از بخار توئه  
اگه مه جنگلا رو برداره

منم اون که همش به فکر توئه  
اون که وقتی نباشی آشوبه  
مگه جز من کی گفته که چایی  
قند پهلو نباشه هم خوبه؟  
اگه از هم، به لحظه دور بشیم  
یهویی سرد می‌شه حال و هوات  
بنا بی‌وقفه خیره شم به چشات  
نکنه از دهن بیفته نگات

## وطنم قالی بهارستان

چه درختی! چه دشت سرسبز است!  
از نگاهش بهار می‌بارد  
مادر! آن که به دست عاطفه اش  
قلب گهواره‌ها تپش دارد

تو که بر دست‌های آبادی  
تو که در شاخه‌ی درخت هلو  
هی شکفتی و هی جوانه زدی  
ای تسلا ی بغض توی گلو

قبل پرویز نامه را خواندی  
شک ندارم که تو مسلمانی  
شهربانوی شاه کربلاست  
دخترت، شاه دخت ساسانی!

در هوایت همیشه رقصیدم  
بر بلندات، ببری هستم  
شارح سلسه به سلسله موت  
من ابوالفضل بیهقی هستم

باز بر شانه هات می‌ریزد  
یک تمدن، به شوکت نامت  
شانه‌اش کن، سپاه آشوری  
گره انداخته به ایلامت

بر غرورش ترک نشسته، بیا  
چاره‌جان بخشی زنانه ی توست  
از تنش گرد ترس را بتکان  
طاق کسری هنوز خانه ی توست

می‌رسم تا دوباره تازه شوی  
پنجره باز کن، منم! باران!  
عشق می‌بافد از دوباره تو را  
وطنم قالی بهارستان!

## گل آپارتمانی

گل آپارتمانی! همیشه پژمرده!  
بگو که جای تو در گوشه‌ی تراس نبود  
که برگ برگ آشیان پاییز است  
بگو که حاصل تو غنچه‌ی هراس نبود  
گل آپارتمانی! دل شکسته‌ی من!

شبیبه باقی زن‌ها کمی شکیبیا باش  
هنوز رد نگاهت میان آینه است  
چقدر بی ضربانی! بخندلا زیبا باش!

و این مکالمه‌ی هر شبانه روزش بود  
برای شاعره بودن چه عزم جزمی داشت  
در انتهای رگال لباس‌های شیش  
برای جنگ، همیشه لباس رزمی داشت

برای جنگ میان غرور و احساسش  
برای شعر، برای سروندش از تو  
نبود در رگ ابیات سرخ و تب دارش  
نشان کوچکی از خسته بودنش از تو

به عشق نیم نگاهت، به شوق لبخندت  
به عشق اینکه دلت گرم تر شود شاید،  
میان سوز زمستان به جای شال و کلاه  
نشسته است برایت خیال می‌بافد

صبور بودن و زن بودن و دچار شدن  
چقدر بار بزرگی به روی دوشش بود!  
به وقت بغض، سر ساعت فروپاشی  
صدای زمزمه‌ی واری میان گوشش بود:

نترس کوچکی غمناک، از زمستان‌ها  
دوباره گرم، دوباره شلوغ خواهی شد  
اگرچه هر شب این شهر سرد و تاریک است  
تو نوره خوشه‌ی پروین، فروغ خواهی شد

## در سوگ حسن احرامی

### شاعر نابغه‌ای که ...

سید مهدی جلیلی

من، شعر امروز را با حسن احرامی شناختم.  
با یکی دو سال اختلاف متولد یک روز  
بودیم و او هم بزرگ‌تر و هم بسیار بزرگوارتر.  
خودش ترجیح داد که این ۱۵ سال از همه دور باشد  
و هر کدام ما که سعی کردیم ببینیمش امتناع کرد.  
اولین شعری که از او در جراید خوندم سال ۶۶ بود:

به عشقت دچارم، همینم که هستم  
و چشم‌انتظارم، همینم که هستم  
دلیم امتداد کویر است، آری  
کجا جویدارم، همینم که هستم  
خودم را به تو می‌سپارم که جز تو  
کسی را ندارم، همینم که هستم

...  
ببخشید اگر شعر خوبی نگفتم  
کمی تازه‌کارم، همینم که هستم

و سه سال بعدش که برای اولین بار او را دیدم، می‌گفت  
اولین شعر بزرگسالتش بوده، خودش هم صادقانه اشاره  
کرده که تازه‌کار است.

بعدها دیدم که همین مضمون و قافیه‌ها را بدون  
ردیف و با ردیف دیگران باز سازی کردند و به  
نام خودشان زدند. در گوگل ترانه‌ای هم دیدم  
که از این شعر ساده حسن، به رگ زده است.  
هرچه گوگل کنید جز شعری از او در یک کتاب  
گروهی شعر کودک (آوای مدرسه؛ شامل سرودهایی که  
دانش‌آموزان در مدارس می‌خوانند)، چیزی از او نمی‌یابید.  
او ذاتاً شاعر بود و بسیار آرمان‌گرا، انگار ساکن  
زمینی دیگر و عالمی دیگر بود. نخست شاعر  
کودکان و نوجوانان بود با دفتری که بریده شعرهایش  
در مجلات کیهان بچه‌ها و سوره و سروش  
نوجوان، بیش از ۲۰۰ شعر بود همان حوالی سال  
۷۲، ۷۳. شعرهایش کنار اسم‌هایی مثل مصطفی  
رحماندوست و ناصر کشاورز و افشین علا چاپ  
می‌شد. مان‌وقت‌ها، بابک نیک‌طلب، یکی از  
شعرهای او برای کودکان را به افشین علا که مدیر  
گروه کودک شبکه یک سیما شده بود، برای سرود  
پیشنهاد کرد و ۲۰ هزار تومان هم آن‌زمان به حسن  
دادند و ما خوشحال بودیم که شعر همشهری‌مان  
را که سرود شده است، از صدا و سیما می‌شنویم.  
تابستان سال ۷۴، ساعت و مکان انجمن گنبد کاووس

را داده بودم به صفحه «بشنو از نی» روزنامه اطلاعات  
که علیرضا قزوه آن را می‌گرداند و خیلی هم مخاطب  
داشت، هادی خورشاهیان که خودش متولد گنبد ما  
بود، دو سه هفته بعدش، از روی اطلاعیه انجمن، آمده  
بود پیش ما و در اولین دیدارش با حسن، به او گفت:  
این مصرع

«من از تو هیچ، به‌جز بودنت نمی‌خواهم» را  
چند بار خواستم در غزلی تضمین کنم اما باز  
ترجیح دادم در غزلی بهتر از آن استفاده کنم.  
حسن احرامی، تنها نابغه‌ای بود که در عمرم دیدم.  
این را نه برای اینکه دوستم بود یا دوستش داشتم،  
می‌گویم نه! واقعا نابغه بود. کسی از شهری که  
حتی انجمن شعر هم ندارد، تا ۱۳، ۱۴ سالگی  
بتواند در نشریات تخصصی کودک و نوجوان  
اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، بیشتر از ۲۰ شعر  
چاپ کند و غزلش در روزنامه اطلاعات، کنار  
اسم و رسم دارها چاپ شود، حتماً نابغه است.  
آنها که در رشته‌ای ادبی یا هنری در شهری بدون  
استاد، تنها و غریب و بدون کسی برای حتی  
گفت‌وگو بودند، می‌دانند که در این فضا، خودآموز  
رشد کردن، چه سخت و حتی غیرممکن است. در  
این وضعیت باید، خودت، بزرگ‌تر و هم‌صحبت  
و منتقد خودت باشی و او برای خودش و ما  
این چنین بود. نه تنها برای من، برای علی اصغر  
حسین‌زاده، عباس فیوج‌زاده، احمد کریم‌زاده و  
...، این حسن بود که پنجره شعر امروز را گشود.  
سال ۷۳ با عباس فیوج‌زاده که حالا هم شعر و داستان  
کودک می‌نویسد و آثارش در نشریاتی مثل دوست و  
کیهان بچه‌ها چاپ می‌شود و علی اصغر حسین‌زاده  
که بخشدار چشمه‌ساران آزادشهر است، تصمیم  
گرفتند، طلبه شوند. حسن و عباس نزدیک یک  
سال در فیضیه مازندران، در محضر آیت‌الله فاضل  
استرآبادی تلمذ کردند اما روحیه خاص و آزادمنش  
حسن باعث شد که با غزلی آنجا را ترک کند:

ببند پنجره را آسمان نمی‌خواهم

عروج مال شما، نردبان نمی‌خواهم

گذشتم از سر بود و نبود خود اما

نگفته‌ام که «گل و عشق و نان» نمی‌خواهم

نگفته‌ام که مرا تا سکوت و شب ببرید

نگفته‌ام که مرا ... همچنان نمی‌خواهم

...

تو را غنچه‌ای و عاشق شکفتن خویش

شکفته در غزل دیگران نمی‌خواهم

سال ۷۴ به تربیت معلم نکا راه یافت و دو سال

بعد در روستاهای اطراف گنبد کاووس معلم شد

و در همین ایام، اتفاقی رغم خورد که اعتماد او

به انسان‌ها را خدشه‌دار کرد. اتفاقی اقتصادی

که همه زندگی پس از آن او را تحت شعاع قرار

داد. زخمی از اعتماد به یک غریبه نیازمند که

زخمش هرگز بهبود نیافت و نبوغ او را به محاق

برد و شعر ما را از شاعری نابغه، محروم کرد.

هر کسی در جهان پی کاری آمده است و نواغ

کسانی هستند که خیلی زودتر از دیگران به آن کاری

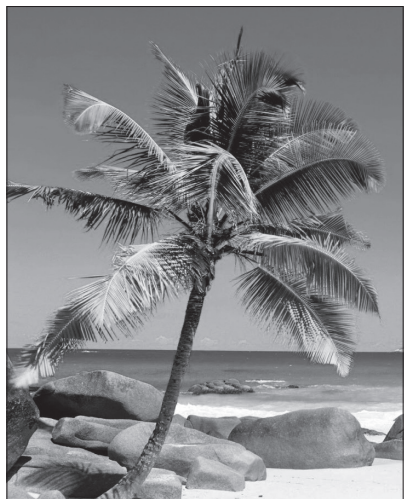
که پی‌اش آمده‌اند، آگاهی پیدا می‌کنند. احرامی هم

خیلی زود پی برده بود اما این اتفاق او را به کلی

در خودش فرو برد و این کلاف دیگر گشوده نشد.

حسن احرامی، آدینه ۱۷ اسفند، درگذشت و شنبه ۱۸ اسفند

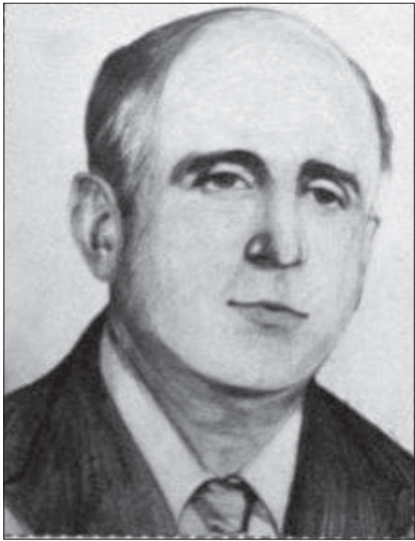
۱۴۰۳ در امامزاده یحیی بن زید(ع) به خاک سپرده شد.







## به یاد پزشک خوش نام گرگان محمدرضا مسکوب



و من که کمی از این حرکت دکتر ترسیده بودم، سوال کردم: «چکار می‌خواهی بکنی؟» دکتر به من با تندی پاسخ داد: «ساکت باش، حرف نزن.» سپس پستان خواهرم را شکافت و وسیله دیگری را که نوعی قاشقک پزشکی بود با حرکتی نسبتاً تند در داخل پستان می‌چرخاند تا آن توده را بیابد و خارج نماید. این کار از نظر من که شاهد ماجرا و نگران بودم چند دقیقه طول کشید. جرات کردم و به دکتر گفتم: «دیدی غده را پیدا نکردی؟» دکتر که از این حرف من ناراحت شده بود با پرخاش گفت: «فضولی موقوف! برو بیرون!» (مرا از مطب بیرون کرد اما در هر حال خواهرم را عمل و معالجه کرد» مرحوم پدرم (حاج حبیب‌اله مهمیمنی که فرهنگی و کاسب بازار بود) به نان سبوس‌سوی علاقه داشت و می‌خورد و به ما بچه‌ها هم توصیه می‌کرد بخوریم. از نظر ما آن نان چندان خوشمزه نبود و لذا من یک بار دلیل اصرار پدر را پرسیدم. او پاسخ داد که علاوه بر مطالعات شخصی‌اش درباره خواص سبوس، در ایام جوانی به همراه یک دوست بازاری‌اش که هم سن و سال خودش بوده و از نوعی ناراحتی داخلی (معدله) رنج می‌برد به دیدن دکتر مسکوب رفته و دکتر پس از معاینه به بیمار گفته بود: «اباید سبوس بخوری» و دوست من با تعجب پرسیده بود: «سبوس؟ چه جور سبوس بخورم؟» و دکتر با تندی و تکرار پیاپی گفته بود: «مَثِ خَر، مَثِ خَر، مَثِ خَر» شادوان مسکوب هنگام دریافت حق ویزیت و دستمزد معاینه بیمار، نسبتاً قانع و کم‌دعا بود و بیمارانش هم معمولاً چند سکه پول خرد (مثلاً یک یا دو یا سه تومان) در داخل سینی یا کاسه روی میز او می‌انداختند و می‌رفتند. گاهی بیمارانش برای صرفه‌جویی دو یا سه و یا بعضاً چهار نفری داخل مطب می‌رفتند که در یک جلسه ویزیت شوند و با پرداخت حق ویزیت کمتر، صرفه‌جویی کنند. یکبار شاهد بودم که دکتر سه عضویت خانواده را ویزیت و دارو تجویز کرد و در پایان مرد همراه بیمارانش ۵ تومان (۵۰ ریال) داخل سینی دکتر گذاشت. اما دکتر با ناراحتی گفت: «سه نفر ۱۰ تومان میشه» و چند بار تکرار کرد: «۱۰ تومان میشه! ۱۰ تومان میشه!» و مرد هم پول را به ۱۰ تومان افزایش داد و از مطب خارج شد. اهالی گرگان و حومه به دکتر مسکوب علاقه و ایمان زیادی پیدا کرده بودند و هرچند بعضی از بیمارانش را نمی‌پسندیدند، اما به بعضی اخلاقیات و رفتار او را نمی‌پسندیدند، اما به طبابت و تشخیص او توجه و باور عمیق داشتند و گاه اقدامات شوک‌درمانی، روش‌های عجیب، اظهارات غریب و تجویزهای بدیع یا سنتی‌اش را به خوبی می‌پذیرفتند و به معجزه تعبیر و تفسیر، و دهان به دهان نقل می‌کردند. مرحوم دکتر مسکوب حدود نیم قرن در شهر گرگان طبابت فعال داشت و حداقل طی ۳ دهه نام او نزد عامه مردم با امور پزشکی این منطقه عمیقاً گره خورده بود هر چند در اواخر دوره او و در دهه ۱۳۵۰ دهها پزشک عمومی تخصصی دیگر که در داخل و خارج ایران از تحصیل کرده بودند در شهر به طبابت مشغول شده بود. خدایش بیمارمزد که انسانی مبتکر و خلاق و خادم و باجرات بود و از تیغ به دست گرفتن و برش دادن بدن بیمارانش و ارایه و انجام تجویزهای ابتکاری ابایی نداشت و برای همگان و به‌ویژه برای مردم کم‌بضاعت و نیازمند طبیب آلم بود.

(که خود از سهامداران و بنیانگذاران آن بود) خدمت می‌کرد. آن مرحوم که اصالتاً از شهر یا حومه بابل بود با بسیاری از بیمارانش با گوش مازندرانی صحبت می‌کرد و آن هم از این نظر بسیار راضی بودند که حرف لشان را با لهجه خودشان بیان می‌کنند و به‌راحتی آنان را می‌فهمد و درک می‌کند. در آن ایام از نظر چهره و ظاهر، طبیعتاً دکتر مسکوب در نگاه من که کودکی بیش نبودم، پیرمرد چلوه می‌کرد هر چند احتمالاً حدود ۴۵ سال سن داشت. معمولاً وقتی در مطب بود شلوار بند هیكلی می‌پوشید، کمی سنگین وزن بود و شکمی نسبتاً برآمده و سری تقریباً طاس داشت. سرزبانی و تند تند صحبت می‌کرد و بعضی کلمات و عبارات را چند بار پیاپی تکرار می‌کرد. به خاطر دارم که چندین بار با مادرم صبح اول وقت به مطب او رفته‌ام و هر بار تعجب می‌کردم که چگونه دهها نفر قبل از ما در نوبت نشسته‌اند. آن زمان و نیز بعدها از مادرم و دیگران مکرر می‌شنیدم اکثر بیمارانش و مراجعان و به‌ویژه روستاییان و اهالی ترکمن صحرا از صبح زود و بلافاصله بعد از اذان صبح در مطب حاضر می‌شوند و می‌شنیدم که می‌گفتند صبح زود حواس دکتر جمع‌تر است و بیمارهای را بهتر تشخیص می‌دهد و تجویز بهتری هم می‌کند. مراجعان معتقد بودند که نزدیک‌ترین دکتر خسته و کم‌حوصله و گاهی هم عصبانی می‌شود و با بیمارانی که کم‌دقت هستند و زیاد سوال و معطل می‌کنند کمی تندی و حتی پرخاش می‌کند. گاهی اتاق انتظار مطب آن قدر شلوغ بود که تعداد زیادی از مراجعان بیرون می‌ایستادند یا روی پله داخل کوچه منتظر می‌نشستند. مراجعان مَسَن و قدیمی شهری و روستاییان که اغلب کم‌سواد بودند و با لهجه و زبان محلی صحبت می‌کردند دکتر را «مسکوبی» یا «آقا مسکوبی» می‌نامیدند و خطاب می‌کردند. به خاطر دارم روزی حدود ساعت ۹ صبح با مادرم به کوچه شیرکش وارد شدیم تا نزد دکتر مسکوب برویم. سروصدا و ناله‌های درناک مردی جوان در پای پله‌ها نزدیک مطب حواس و توجه همه را به خود جلب کرده بود. شاهد بودم که دو مرد دیگر بازوهای مرد جوان را که چهره‌های رنجور داشت و از خانواده‌های مهاجر و اصالتاً غیرگرگانی بود و با لهجه سخن می‌گفت محکم گرفته، او را مهار کرده و سعی داشتند آرامش کنند و مانع از ورود او به مطب شوند تا مبادا مزاحم دکتر شود و احیاناً او را مضروب یا مجروح کند. آن مرد مرتب فریاد می‌زد و ناله می‌کرد و در حالی که گریان بود می‌گفت و تکرار می‌کرد «دکتر مسکوب با تجویز داروی اشتباه پدر و برادرم را کشته است». و فریاد می‌زد: «دکتر بجای فلان دارو به پدر و برادرم «تننتو» تجویز کرده و آنها خورده‌اند و مرده‌اند.» هر چند صحت ادعای آن مرد مشخص نبود و هنوز چیزی اثبات نشده بود اما در آن روز و آن ساعت مرد جوان دیگری که موهای سرخ داشت بیرون مطب دکتر پای پله‌ها ایستاده بود و وقتی بیمارانش ویزیت شده با نسخه از مطب برمی‌گشتند، نسخه‌های آنان را می‌گرفت و پاره می‌کرد. توجه او برای اینکه آن بود که اعتراض‌ها و فریادهای این مرد دکتر را ناراحت و کلافه کرده و ممکن است حواسش جمع نباشد و اشتباه تجویز کند و نسخه بنویسد. پس بهتر است امروز مراجعان و نسخه‌نویسی او کمتر و کمتر باشد. مردم هم که اوضاع و سروصدا چنان می‌دیدند و می‌شنیدند نسخه‌ها می‌داند و اعتراضی نمی‌کردند. بعدها آن مرد را که چهار چرخه‌ای داشت و نزدیک میدان شهرداری گرگان، میوه و خشکبار فروشنده‌ای می‌کرد مکرر دیدم. آن مرد که اکنون حدود ۸۵ سال سن دارد چند سال بعد از آن تاریخ وقتی آن واقعه را با او در میان گذاشتم و از چگونگی ماجرا سوال کردم همان توضیحات آن روز را برام تکرار کرد و ضمناً به من گفت که چهارچرخه را همان ایام از پدر مرحومش به ارث برده بود. به‌علت کثرت مراجعان، دکتر مسکوب همیشه چندین بیمار و گاه تا ۸-۷ نفر و بعضاً با همراهانشان ۱۲-۱۰ نفر را به طور هم‌زمان وارد اتاق می‌کرد و سپس یکی یکی و در حالی که دیگر بیمارانش شاهد بودند و می‌دیدند و یا از پشت پرده حایل می‌شنیدند، معاینه و ویزیت و تجویز می‌کرد و نسخه می‌نوشت. بانوی گرگانی که اکنون (اسفند ۱۳۹۳)، ۸۶ ساله است، می‌گوید: روزی در سال‌های جوانی با یکی از خواهرانم که حدود ۸ سال از من کوچکتر بود به مطب دکتر مسکوب رفتیم تا او را معاینه و احیاناً عمل کند. خواهرم از وجود یک توده یا برجستگی در پستانش شکایت داشت، دکتر بعد از معاینه تیغ جراحی را بی‌محابا در دست گرفت

بسیاری از مسائل را متوجه می‌شد، گفت: دایی من در گذشته به شدت بیمار شده بود ولی هرچقدر مادرم و اطرافیان اصرار می‌کردند، به پزشک مراجعه نمی‌کرد تا اینکه دیگر حالت خیلی سخت شد و مادرم به زور او را به مطب دکتر مسکوب برد. وی ادامه داد: مادرم تعریف می‌کرد وقتی وارد مطب دکتر که شدید هنوز حرفی نزنه بودم که دکتر با صلائی بلند چندین بار به برادرم گفت: «خیلی زورت میاد پول دکتر بلی، نمی‌خواهد پول بلی، نمی‌خواد پول بلی» و در آخر هم از برادرم ویزیت نگرفت و درمانش کرد.

### سفارش به خوردن سبوس

رضائاتی بابیان اینکه دکتر مسکوب همیشه به بیمارانش خود سفارش می‌کرد سبوس بخورید، گفت: امروز پس از گذشت سال‌ها مسئولان به این نکته پی برده‌اند که بسیاری از بیماری‌های گوارشی مردم به دلیل حذف سبوس از نان است و مردم را به استفاده از نان سبوس دار تشویق می‌کنند اما دکتر مسکوب نیم قرن پیش این موضوع را مدام به مردم گوشزد می‌کرد. ام‌البین کمانگری بانوی ۵۲ ساله گرگانی نیز به خبرنگار ایسنا گفت: من خودم از دکتر مسکوب خاطره‌های نازم اما همیشه ذکر خوبی‌ها و تشخیص‌های درسته او را از دهان پدر و مادرم می‌شنیدم. وی ادامه داد: پدرم برایم تعریف می‌کرد که یک روز بخاطر درد گلو به مطب دکتر مراجعه کرده بود و هنوز حرفی نزنه بود که بلافاصله با دیدن او دکتر مسکوب چند بار به او گفت: «چای داغ، چای داغ چه خبره؟» و متوجه شده بود پدرم به خاطر خوردن چای داغ دچار این مشکل شده است. و پدرم همیشه با بهت و حیرت این خاطره را تعریف می‌کرد.

### داستان شوک درمانی دکتر مسکوب

زهرا اهل روستای جفکانده بندرگز هم به خبرنگار ما گفت: از زبان مرحوم مادرم شنیده بودم که یک روز بانویی دستش شکسته بود و پس از اینکه از گچ آن باز کرده بودند، قادر نبود دست خود را حرکت دهد و هرکزی که اطرافیان می‌کردند دستش را تکان بدهد اثری نداشت. وی ادامه داد: این زن را به مطب دکتر مسکوب آوردند و این پزشک دستان خود را به سمت بیمار برده و واتمرد کرد می‌خواهد لباسش را در بیاورد و این زن هم بلافاصله دست خود را حرکت داده به سمت لباسش برد تا مانع شود و با این حرکت مشکل زن که تنها ترس از حرکت دادن دست‌هایش بود حل شد. به گزارش ایسنا، مرحوم دکتر مسکوب حدود نیم قرن در شهر گرگان طبابت فعال داشت و حداقل طی سه دهه نام او نزد عامه مردم با امور پزشکی این منطقه عمیقاً گره خورده‌صص بود، خدایش بیمارمزد که انسانی مبتکر و خلاق و خادم و باجرات بود و از تیغ به دست گرفتن و برش دادن بدن بیمارانش و ارایه و انجام تجویزهای ابتکاری ابایی نداشت و برای همگان و به‌ویژه برای مردم کم‌بضاعت و نیازمند طبیب آلم بود. علی‌رغم اینکه بیش از ۴۰ سال از زمان فوت او می‌گذرد، داستان‌ها و روایات شیرینی از روش‌های درمانی و تشخیصی این پزشک در میان مردم قدیم گرگان شنیده می‌شود، بسیاری از بیمارانش این پزشک در سن کهولت به سر برده و یا از دنیا رفته‌اند، پسندیده است قبل از اینکه خاطرات آن‌ها برای همیشه فراموش شود آن‌ها را در کتابی نوشته و برای آیندگان حفظ کنیم.

### یادها و خاطراتی از شادروان دکتر مسکوب

#### عبدالناصر مهمیمنی

از ایام کودکی (سنین ۷ تا ۱۲ سالگی در دهه ۱۳۴۰ شمسی) آنچه که بخاطر دارم، مطب شادروان دکتر محمدرضا مسکوب در اولین فرعی شرقی در کوچه شیرکش دوم خیابان پهلوی گرگان (کوچه آفتاب ۱۸ خیابان امام خمینی امروزی) قرار داشت و ظاهراً در آغاز و در چند سال اول کار در گرگان مطب او چند ده متر پایین‌تر در همان خیابان، ولی سپس تا انتهای خدمت به مردم گرگان در همان کوچه آفتاب ۱۸ امروزی بود. در سال‌های بعد از فوت دکتر، پزشکان دیگری در آن دفتر مستقر شدند و هم اکنون نیز آن ساختمان قدیمی ۷۰-۶۰ ساله محل طبابت دیگر پزشکان جدید و جوان است. دکتر مسکوب که در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۳۲ در گرگان فوت کرد و در آرامستان امامزاده عبدالله گرگان نزدیک ورودی به صحن ضریح، دفن شد، سال‌ها علاوه بر مطب شخصی، در بیمارستان پهلوی (۵ آذر امروز) که بیمارستان قدیمی دولتی گرگان بود و نیز در بیمارستان خصوصی مسعود

ایسنا - مرحوم دکتر محمدرضا مسکوب پزشک محبوب مردم گرگان است که علی‌رغم اینکه بیش از ۴۰ سال است که از زمان مرگش می‌گذرد اما داستان خوبی‌ها و خدمات او هنوز دهان به دهان در میان مردم قدیم گرگان می‌چرخد. مرحوم دکتر «محمد رضا مسکوب» اهل شهرستان بابل بود که در سال‌های اولیه دهه بیست به گرگان آمد و در بیمارستان پنج آذر امروز (پهلوی قدیم) به کار پزشکی مشغول شد. پس از مدتی در خیابان امام خمینی (ره) در اولین فرعی شرقی در کوچه شیرکش دوم (کوچه آفتاب ۱۸ خیابان امام خمینی امروزی) مطبی دایر کرده و پذیرای بیمارانش شد. بیمارانش آن زمان کسی تحت پوشش درمانی نبود و همه هزینه‌های درمان را خود بیمار می‌پرداخت. دکتر مسکوب هرگز مبلغی به عنوان حق ویزیت مشخص نکرد و یک سینی برنجی روی دفتر کارش قرار داده بود و مریض به هنگام رفتن از مطب مبلغی داخل سینی می‌انداخت ولی اگر شخصی ثروتمندی به عنوان مریض مراجعه می‌کرد و به ویژه اینکه دکتر با او آشنایی و یا دوستی داشت به شوقی می‌گفت فلان فلان شده مثلاً ۱۰ تومان بپرداز. بسیاری از بیمارانش دکتر مسکوب که از روستائیان غرب گرگان بودند، هر روز صبح اول وقت مقابل مطب دکتر گرد می‌آمدند. دکتر با آن‌ها محلی مازندرانی حرف می‌زد و در آن ایام روستائیان غرب گرگان بدرستی نمی‌توانستند فارسی حرف بزنند و این خود باعث جذب آنان می‌شد علاوه بر آن داروهای که او تجویز می‌کرد ارزان قیمت بوده و گاهی داروهای گیاهی محلی هم می‌نوشت.

### ساخت اولین بیمارستان خصوصی در گرگان

مسکوب با همکاری چند پزشک دیگر اولین بیمارستان خصوصی گرگان به نام مسعود (بنام پسرش مسعود) را تأسیس کرد که ابتدا در ساختمانی استیجاری در خیابان شهنا حوالی محله سربیر و پس از آن در خیابان کلاخ مقابل پارک شهر و سرانجام در ساختمانی که در محله گرگانپارس بود بنا کرد. وی در این بیمارستان آبرومند با همکاری پزشکان مجرب به فعالیت ادامه داد. محمدرضا مسکوب در دهه ۶۰ وفات یافت و باشکوه‌ترین و طولانی‌ترین مسیر تشییع جنازه توسط مردم برایش برگزار شد و تابوت ایشان توسط روستائیان از شمال جاده گرگان-تهران روستا به روستا تا شهرستان بندرگز برده شد و در آنجا در روستاهای جنوب گرگان حمل شد و در هر روستا مراسم مذهبی به عمل آمد و سرانجام در میدان شهر کردکوی دختر دکتر مسکوب بنام مینا مسکوب سخنرانی و از مردم تشکر کرد و باز روستا به روستا آورده شد و سر انجام در مقابل درب ورودی امامزاده عبدالله دفن و در نتیجه مطب‌ایشان هم تعطیل شد. سکینه زینتی بانوی گرگانی که هم اکنون ۷۰ ساله است، به خبرنگار ایسنا گفت: پس از ازدواج دوبار باردار شد و هر بار پس از مدت کوتاهی فرزندانم سقط می‌شدند، یک روز به همراه مرحوم مادرم به مطب دکتر مسکوب رفتم و با تجویز این دکتر مشکل من حل شد و اولین فرزندم در سال ۱۳۴۲ به دنیا آمد و پس از آن ۵ پسر و یک دختر دیگر به دنیا آوردم. موسی شرفی کارمند بازنشسته گرگانی که هم اکنون ۶۹ سال سن دارد به خبرنگار ایسنا گفت: در ایام جوانی کورک بزرگ و چرکینی بر روی گلوئی من ایجاد شده بود که هم درناک بوده و هم ظاهر ناخوشایندی داشت، وقتی دکتر درمان به مطب دکتر رفتم، دکتر با احوال پرسسی و صحبت کردن راجع به مسائل روز حواس مرا پرت کرد و در یک چشم برهم زدن نیشتری بر روی ممل گلوئی من زد و چرک آن را تخلیه و مرا درمان کرد.

### درمان رایگان بیمارانش نیازمند

شرفی با بیان اینکه دکتر مسکوب هیچگاه مبلغی به عنوان ویزیت تعیین نمی‌کرد و حتی منشی نداشت، یک کاسه مسی بر روی میز گذاشته بود و بیمارانش برحسب توان خود سکه‌ای به داخل آن می‌انداختند، افزود: مسکوب از بیمارانی که بضاعت مالی نداشتند هزینه نمی‌گرفت و آن‌ها را رایگان درمان می‌کرد و موقعی که می‌خواستند از مطب دکتر خارج شوند، مبلغی را به آن‌ها می‌داد و می‌گفت با آن دارو بخیرید. شرفی اضافه کرد: دکتر مسکوب کم حوصله بود اما بیماری‌ها را خیلی سریع تشخیص می‌داد و وقتی بیمارانش در مورد بیماری خود توضیح می‌دادند بلافاصله مشکل را می‌فهمید و بعد به بیمارانش می‌گفت «بسه بسه متوجه شدم چقدر توضیح می‌دیده». شهربانو رضائاتی بانوی ۶۰ ساله اهل روستای نوده ملک گرگان در گفت‌وگو با خبرنگار ایسنا با اشاره به اینکه مرحوم دکتر مسکوب قبل از آنکه پزشک باشد یک روانشناس متبحر بود و در نگاه اول